



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

اشاره

از آنجا که ناقد محترم، آقای احمدرضا بهرام پور عمران، نکته های خود را بر مقاله بنده، مسلسل وار در ۱۱ بند آورده است، من نیز برای گریز از تشویش و تطویل، پاسخ خود را در خصوص هر بند با همان شماره بیان می کنم.

۱- گویا ناقد محترم، آقای بهرام پور، به عبارت این بخش از مقاله اینجانب، تأمل کافی نکرده و گرنه چنانکه در مقاله آمده است، بنده هم متوجه این نکته بوده ام که آشنایی زدایی همان خلاف آمد عادت است و توجه کرده ام که اهل ادب عناوین مختلفی را برای بیان موضوع واحد در شعر حافظ - یعنی تضاد و تقابل - به کار برده اند و ممکن است یکی به آن، آشنایی زدایی یا خلاف آمد عادت بگویند و دیگری هنجارگریزی یا

انحراف از نرم. برای همین هم گفته ام: اهل ادب از این عناصر «با عناوین پارادوکس و تضاد و هنجارگریزی و... یاد کرده اند.» اما، برخلاف نظراتان، هنجارگریزی و آشنایی زدایی را، چنانکه شما گفته اید «عنوان های گوناگون برای بیان مفهوم واحد» نمی دانم؛ محض اطلاعاتن عرض می کنم آشنایی زدایی یا خلاف آمد عادت معادل (Defamiliarization) و هنجارگریزی یا انحراف از نرم معادل (Deviation) است. اولی از مباحث نقد صورتگرایان روسی است و دومی از حوزه زبان شناسی مدرن وارد مباحث نقد ادبی شده است؛ علاوه بر این هر کدام از این دو اصطلاح در حوزه های مختلف انوعی دارند که خود به طور جداگانه قابل بررسی اند. بنابراین، آشنایی زدایی عیناً همان



هنجار گریزی و سندی و ... که کمتر به مسائل اجتماعی پرداخته‌اند، از چنین شگردهایی - پارادوکس و هنجار گریزی... - استفاده نکرده‌اند که نویسنده مقاله [یعنی بنده] کاربرد این عناصر را محدود به حافظ دانسته است؟ پرسش درستی است اما، بنده کجا نوشته‌ام که این عناصر در کار دیگران نیست و کجا این موارد را محدود به حافظ کرده‌ام؟! کجا مدعی شده‌ام که این شگردها جزء ذات شعر و هنر نیست که شما به رد آن پرداخته‌اید؟! آنچه درباره شعر حافظ و فردوسی و اخوان در ابتدای مقاله

منوچهر جوکار

و تنها برای «طرح مسئله» آورده‌ام فقط برای نشان دادن و تأکید بر این مطلب است که «ادبیات و اجتماع در تأثیر و تأثر منام‌اند، در همه دوره‌ها با وجود شدت و ضعف چنین بوده است... این تعامل به دوره معاصر هم محدود نیست...» پس، اساساً نگفته‌ام که این شگردها محدود به حافظ است، اما به هر حال، انتخاب حافظ و فردوسی از میان شاعران گذشته و اخوان از بین شاعران معاصر، به جهت بزرگی آنها و شاخص بودن شعرشان در خصوص موضوع مورد بحث مقاله بوده است. بیفزایم که، حضور پربسامد این عناصر در شعر حافظ، برخلاف نظر شما، نه ناشی از «قضا» است و نه «اتفاقی»، بلکه، غیر از آنچه به ذات شعر و هنر مربوط است، و شاید بیشتر از آن، اوضاع اجتماعی عصر شاعر است که نگاه

هنجار گریزی نیست، بلکه خود محصول فرآیندهایی است که یکی از آن فرایندها هنجار گریزی است.

در بخش دیگر این بند آورده‌اید که: مگر شاعران دیگری چون رودکی و سعدی و ... که کمتر به مسائل اجتماعی پرداخته‌اند، از چنین شگردهایی - پارادوکس و هنجار گریزی... - استفاده نکرده‌اند که نویسنده مقاله [یعنی بنده] کاربرد این عناصر را محدود به حافظ دانسته است؟ پرسش درستی است اما، بنده کجا نوشته‌ام که این عناصر در کار دیگران نیست و کجا این موارد را محدود به حافظ کرده‌ام؟! کجا مدعی شده‌ام که این شگردها جزء ذات شعر و هنر نیست که شما به رد آن پرداخته‌اید؟! آنچه درباره شعر حافظ و فردوسی و اخوان در ابتدای مقاله

رندانه و منتقدانه و زبان پر از طنز و تضاد او را این گونه جهت داده است .
۲- چگونه تصور کرده‌اید که دو عبارت نقل شده از مقاله بنده یکدیگر را نفی می‌کنند؟ در تعجب‌ام که چرا ناقد محترم پنج سطر میان دو عبارت نقل شده را حذف کرده و ادامه مطلب را نیز ، که این دو عبارت را به روشنی تمام تبیین کرده ، مورد توجه قرار نداده و نیاورده است؟! کاش همه این بخش را نقل می‌کردید تا قضاوت آسان تر باشد .

درباره وجود یا عدم وجود شاعران مقلد معاصر نوشته‌ام: «کمتر شاعر اصیل و نوآوری را می‌توان سراغ گرفت که تکرار دیگری باشد...» یعنی ، ضمن اینکه منکر وجود چنین مقلدانی در میان معاصران نشده‌ام ، گفته‌ام در میان شاعران «اصیل و نوآور» چنین افرادی را «کمتر» می‌توان دید و گرنه کیست که بگوید شعر نیما و اخوان و شاملو و سپهری و... مقلد نباشته و ندارد؟! در مورد نکته دیگر ناقد محترم در این بند باید بگویم ، نه صاحب این قلم و نه هیچ کس دیگری نمی‌تواند حقانیت شعر کلاسیک را - چنانکه به بنده نسبت داده شده - زیر سؤال ببرد و چنانکه در مقاله مکرر کرده‌ام ، خود و دیگران را از این امر ناصواب برحذر داشته‌ام؛ اما دوست محترم! در خصوص آنچه در اطراف این مطلب نوشته‌ام ، شما قبول ندارید که چندین قرن شعر کلاسیک ما ، به فراخور طول زمان ، از تنوع موضوعات «اساسی» برخوردار نیست و مثلاً عنصری و فردوسی و نظامی و سعدی و مولوی و حافظ و... تکراری ، فراوان داریم - که البته این تکراری‌ها به هیچ وجه برابر اصل نیستند؟

۳- باز هم در عبارات مقاله تأمل نشده است . نوشته‌ام «در دوره‌های پیشین دو مورد از موارد پیش گفته از شعر ما غایب یا «بسیار نادر» است ،» یعنی نگفتم که اصلاً نیست؛ شعر فردوسی و حافظ را که مثال زده‌ام درست از همان موارد «نادر» شعر گذشته ما در این خصوص است ، پس تعارضی در سخن بنده وجود ندارد که ناقد محترم مدعی آن شده است .

۴- باز هم صغرا و کبرای عبارت نادیده گرفته شده است؛ اولاً شعر فردوسی و حافظ و معدودی دیگر از بزرگان گذشته ، از استثناهای شعر گذشته ماست و در مقاله درست به همین دلیل به آنها اشاره رفته است و ما در بررسی شعر هزارساله فارسی با استثناها کاری نداریم و نباید زیر سایه این بزرگان ، ضعف‌ها و کاستی‌های موجود در کار دیگران را نادیده بگیریم ، به همین نسبت ، فردیت شعرهای اولیه فروغ - یا به زعم شما سپهری - هم از همان نوع «استثناها» در شعر معاصر تواند بود .

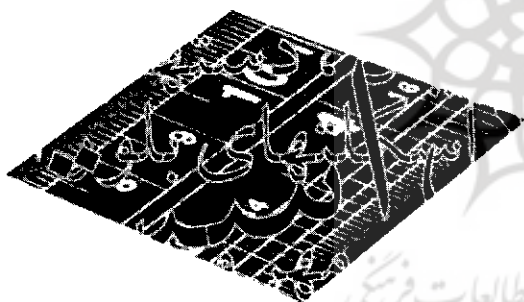
ثانیاً ، فردیت شاعران بزرگ نوپرداز معاصر ، اصولاً از نوع فردیت و «من» گذشتگان نیست ، این دیگر «من جمعی» است . به راستی آیا «من» نیما و شاملو و اخوان و حتی فروغ در دو مجموعه اخیرش ، مساوی «من» عنصری و غضایری و ناصرخسرو و خاقانی و نظامی است؟ آیا فردیت در شعر سپهری برابر با فردیت در شعر انوری و امثال اوست؟

و اما معنایی که بنده از «فردیت» اراده کرده‌ام نیازی به استناد سخن دیگران ندارد ، از عبارات پس و پیش آنچه شما نقل کرده‌اید کاملاً آشکار است که منظور من چیست . یعنی اینکه شاعر سخنگوی خودش نیست اگر هم از درد خودش می‌گوید و «سرود خوان فردیت خویش است» حنجره و شعر و قلم و در یک کلام «من» او «ما» است ، شعر از انحصار درآمده است ، شاعر با آن «نان» نمی‌خورد ، حتی عاشقانه‌هایش هم «درد

مشترک» را فریاد می‌کند... یک بار دیگر شما را به تأمل در آن بخش مقاله و مرور مجدد نمونه‌های داده شده از شاملو دعوت می‌کنم . تعجب از این است که ناقد محترم چگونه به «ضرس قاطع» رأی به اشتباه بودن این تلقی داده است؟!

۵ - گفته‌اید شعر «نماز» اخوان «به هیچ روی» (!) عاشقانه نیست و شعری است «با درون مایه فلسفی و لحنی خیامی و رندانه و درست تر آن است که آن را شعری غنایی به معنای اعم کلمه بدانیم .» می‌پرسم مگر کسی متعرض و منکر آنچه شما درون مایه فلسفی و لحن خیامی و رندانه گفته‌اید ، شده است؟ و مگر این اوصاف نمی‌تواند با عاشقانه بودن شعر قابل جمع باشد؟ و مگر شعر عاشقانه داخل در شعر غنایی نیست؟ ضمناً به یادتان می‌آورم که در خصوص عاشقانه‌های اخوان ، ذیل نام همین شعر در پاورقی شماره ۳ مقاله توضیحی داده‌ام که فکر نمی‌کنم جای شبهه‌ای باقی گذاشته باشد .

۶ - اولاً ، آیا شما اعتقاد ندارید که فروغ «شاعری پیشتاز و نخبه و تحول گراست»؟ اگر ندارید که هیچ ، بحثی نداریم؛ اما اگر به آنچه گفته‌ام معتقدید ، معنی پیشتاز و نخبه و تحول گرا ، مگر غیر از این است که مثلاً شاعر باید با هر اثر جدیدش آثار پیشین خود را جا بگذارد و کار تکراری نکند؟ مگر معنی «تأثیر گذاری» جز این است که به اعتراف خودتان در



بند دوم نقدتان ، دسته‌ای از مقلدان معاصر در کار شاعری ، «فروغ گرایان» هستند؟ ضمناً ، همان سه مجموعه نخست فروغ ، بارها چاپ شده و هنوز هم خوانندگان فراوان دارند و در نوع خودشان مقلدانی هم؛ مثبت و منفی تأثیر آنها هم مقوله‌ای دیگر است که در نقد آثار او باید منظور نظر قرار گیرد . ثانیاً ، فروغ از مسیر اسپیر و دیوار و عصیان ، تولدی دیگر یافت و در نهایت به «فصل سرد» ، «ایمان» آورد ، حتی اگر خود او آنها را نادیده بگیرد . و دست آخر اینکه ، بالاخره معلوم نیست شما از اینکه به شعر فروغ در متون درسی توجهی نشده راضی هستید یا خیر؟ زیرا مقصود بنده از نقل آن عبارت گله از این خلأ بوده است و نه نقد و گزینش و ارزش گذاری مجموعه‌های او .

۷- تعبیر «معنی کردن» بنا به حرفه معلمی و مصطلح بودن میان دانش‌آموزان و دانشجویان و دبیران آورده شده است ، و گرنه مقصود همان است که گفته‌ام و شما هم آن گفته را تأیید کرده‌اید ، اما در مورد

نکته دیگر که آورده‌اید: برخی نویسندگان و «گویا نویسنده مقاله نیز» - یعنی بنده - به غلط می‌گوییم یا معتقدیم که «شعر کلاسیک را باید معنی کرد و شعر نو را باید تفسیر و تحلیل کرد»، از جانب خود می‌گوییم، کی و کجا گفته‌ام؟ از کجای نوشته من چنین استنباط کرده‌اید؟! حاشا و کلاً!

۸ - گفته‌اید در تفسیر بخشی از شعر «باغ من» اخوان اشتباهی روی داده، می‌پرسم، اگر خرده شما بر گفته بنده درست است، پس شما طبق اعتراف خودتان با کدام بخش از ایراد من به توضیح کتاب درسی در خصوص این شعر موافق هستید؟ اگر مقدمه آن ایراد را - که بی‌توجهی به زمینه‌های اجتماعی و سیاسی شعر باشد - درست می‌دانید، باید ذیل آن را هم که نتیجه آن مقدمه است، پذیرا باشید و گرنه تلقی شما هم عیناً شبیه همان توضیح کتاب درسی خواهد بود. بنده، نخواست‌ام شعر را معنی یا تحلیل و تفسیر کنم که لازم باشد جزئیات آن را توضیح دهم و مثل شما بگویم: بین میوه‌های سر به گردون سای و اینک خفته در تابوت پست خاک، «تضاد آشکار» است؛ تنها، مقصودم، آن گونه که در مقاله هم تصریح کرده‌ام، اشاره به زمینه‌های اجتماعی و سیاسی شعر و دادن همه «کده‌های احتمالی در متن بوده و گرنه، تشخیص «تضاد آشکار» در این بخش شعر، کشفی است که حتماً پیش از من و شما توسط کاشفان دیگر صورت گرفته است و اتفاقاً با معنی ثانوی شعر - معنی اجتماعی و سیاسی آن که بنده اشاره کرده‌ام - برجسته‌تر هم می‌شود.

مطلب دیگر اینکه، داشتن میوه‌هایی که به نوشته ناقد محترم «روزگاری روی شاخه‌ها چشم‌نوازی می‌کردند و حالا پوسیده‌اند و...» چنانکه گفته‌ام، امتیاز و افتخاری برای این باغ - ایران - نیست، مگر آنکه آنها را آزاد مردان و آزاد زنان و در کل میراث گذشته این باغ - چنانکه اخوان می‌گفت و می‌خواست - بدانیم، در این صورت، بله، برای چنین باغی داشتن چنان میوه‌هایی امتیاز و افتخار است.

در ادامه این بند، از اینکه در مقاله نوشته‌ام «آیا نمی‌توانیم و نباید به احتمال هم که شده بگوییم این پادشاه فصل‌ها، غیر از توصیف ظاهری شعر از فصل پاییز، ناظر به پادشاهی پهلوی هم هست...؟» شدیداً تعجب کرده‌اید و گفته‌اید: «چطور نویسنده محترم [یعنی بنده] به چنین نتیجه‌ی تعجب‌آوری رسیده است؟» از قضا، بنده از تعجب شما شگفت زده شدم! یعنی تعجب شما در این خصوص بیشتر از موارد دیگر نوشته‌تان مایه شگفتی من شد! اگر شاعر دیگری غیر از اخوان بود و یا اگر برخی از شعرهای دیگر او مورد بحث بود، این مایه حیرت نمی‌کردم. آخر دوست عزیز! اخوانی که باز هم به تصریح خود شما و به قول خودش «همیشه در شعرهایش غرض و مرض سیاسی - اجتماعی داشته است» و اصلاً، زندگی‌اش که شعر بلندی است انباشته از همین درون مایه‌ها، چگونه تلقی مرا درباره این شعرش «عجاب‌آور» می‌خوانید؟ به استناد قولی که از گادامر آورده‌اید - هر چند من فارغ از ایده‌وی چنین برداشتی از شعر کرده‌ام - به اطلاع شما می‌رسانم که دست بر قضا، در این تلقی هر دو قطب «گادامری» قضیه رعایت شده:

قطب خلاقیت، یعنی ظرفیت‌های بالقوه متن شعر - تقدیمش به یدالله قرایی و تأکید بر آن «گذشته خوب» و کنه‌هایی چون باغ بی برگی، تنه‌هایی، عربانی، باغ نومیدان، افتخار به میوه‌های گذشته باغ... - به علاوه قطب صحت، یعنی تفسیری که بنده فقط به بخشی از آن اشاره

کرده‌ام و نتیجه مقدمه بحث من است و فاصله‌ای از متن ندارد. بی‌آنکه بخواهم نظریه «مرگ نویسنده» را اعمال کنم، آیا شما نمی‌پذیرید که به دلایل و امارات فراوان، این تلقی از شعر، هم به افق انتظارات مخاطب نزدیک است و هم خود متن این امکان را به ما می‌دهد و این ظرفیت را دارد؟ همین جا اضافه می‌کنم که معنی اولیه این شعر - معنی ظاهری - راهم که شما بر آن تأکید دارید کسی منکر نیست، ولی بنده حرف دیگری زده‌ام و در عین اعتقادی که به تلقی خودم دارم، با «احتمال» و «پرسش» آن را مطرح کرده‌ام و همچون شما با «ضرس قاطع» به انکار و رد نظر دیگران و تأیید و اصرار بر نظر خود نپرداخته‌ام. آخر دوست عزیز! ما از یک «شعر» حرف می‌زنیم نه یک متن علمی نازا!

۹ - تلقی بنده از «اجتماعیات» شعر معاصر با توجه به شواهد و کنه‌هایی که داده‌ام، کاملاً روشن است و نیازی نمی‌بینم تعبیر پیشنهادی شما - واقعیت‌های اجتماعی - را جای آن به کار برم. ضمناً، مگر «تصویر رسم و رسوم و آداب و باورها و مسائل مربوط به زندگی اجتماعی مردم»، «واقعیت‌های اجتماعی» نیستند که شما به آنها «اجتماعیات» می‌گویید و به آنچه من گفته‌ام «واقعیات اجتماعی»؟!

۱۰ - درباره کلمه «ری را» در شعر نیما صحبت‌های بسیاری شده است و بنده اساساً در آن مقاله در مقام ارزیابی آنها نبوده‌ام که خواسته باشم همه معانی را ذکر کنم، اما، بنده «جنوبی»، محض اطلاع شما دوست «شمالی» می‌نویسم که برخلاف نظر تان، بله، «ری را» - درست یا نادرست - نام پرنده‌ای کوچک‌تر از گنجشک هم دانسته شده و چند معنی دیگر هم برایش آورده‌اند.

۱۱ - درباره واژه «ماخ اولاً» در شعر نیما هم آنچه بنده ذکر کرده‌ام، بر اساس نقل منبعی است که اعتبارش کمتر از آنچه شما اشاره کرده‌اید، نیست. در آن کتاب، نویسنده از قول یکی از اهالی آن منطقه، ماخ اولاً را فقط نام «راه و معبر و تنگه‌ای از یوش به طرف غرب...» ضبط کرده و در ادامه به تجزیه این کلمه محلی و معنا کردن اجزای آن پرداخته است و به هر حال، به رودی به این نام - چنانکه سیروس طاهباز نوشته - اشاره نکرده است. در پایان، از آقای بهرام پور عمران سپاسگزارم که سطر به سطر مقاله بنده را خوانده و سعی کرده‌اند از بند بند آن نکته‌ای بیابند، اما امیلوارم این نکته‌یابی‌ها، ایشان را از اهداف اصلی نویسنده مقاله - که خرده‌های آقای بهرام پور عمدتاً به حواشی آن اهداف مربوط است - دور نکرده باشد.

پانویس‌ها:

* این نوشته در پاسخ به نقد آقای احمد رضا بهرام پور عمران با عنوان «نکاتی درباره مقاله نسل امروز و شعر معاصر» (کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۸۳) نوشته شده است. مقاله‌ای که در نوشته ایشان نقل شده است: «نسل امروز و شعر معاصر، بررسی موانع و مشکلات» نام دارد. (کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۸۱ - ۸۰).

** عضو هیات علمی دانشگاه شهید چمران اهواز

- رجوع کنید به ری، ۱، (یک گفت و گو و چند مقاله به ضمیمه فرهنگ و واژه‌های مازندرانی اشعار نیما)، به کوشش عباس قزوینجاهی، چاپ اول، معین، تهران، ۱۳۷۶، صص ۲۵۴ - ۵. - همان، صص ۲۸۶ - ۷.